

اعجاز ایجاز با حذف اجزای مختلف کلام در گلستان سعدی

عصمت خوئینی*

مهدی عیسی‌زاده**

چکیده

سعدی یکی از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان زبان فارسی و خالق چندین شاهکار ادبی از جمله گلستان است؛ از آنجاکه شاهکارهای ادبی در هر زبان برجستگی‌های متعددی دارد، تأمل در نثر گلستان ما را با ویژگی "ایجاز"، به‌منزله یکی از ویژگی‌های برجسته کلام سعدی، مواجه می‌کند که نیازمند دقت و بررسی است. هدف این نوشتار بررسی میزان گرایش سعدی به ایجاز، نمود انواع ایجاز و بررسی عناصر دستوری - بلاغی در نثر گلستان است. نویسندگان مقاله پس از تعریف، تقسیم‌بندی و مقایسه انواع ایجاز و ذکر پیشینه مختصری درباره آن، به تحلیل نمونه‌های ایجاز و دسته‌بندی انواع آن در گلستان پرداخته‌اند و در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که پرسامدترین نوع ایجاز در گلستان ایجاز حذف است و با آنکه بسامد ایجاز قصر در گلستان نسبت به نوع نخست کمتر است، از تنوعی برخوردار است که می‌توان انواعی از قبیل ایجاز دستوری و ایجاز معنوی برای آن قائل شد.

کلیدواژه‌ها: گلستان سعدی، ایجاز حذف، ایجاز قصر، آشنایی‌زدایی، برجسته‌سازی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی e.khoeini@ir.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی Mehdi_issazadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۱۳

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۱۸

مقدمه

یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات کلاسیک فارسی که تحقیقات بسیاری درباره آن صورت گرفته گلستان سعدی است. علاوه بر تحقیقات فراوانی که در باب این اثر صورت گرفته، شمار زیادی از نویسندگان کتاب‌های دستور زبان و معانی و بیان برای توضیح مطالب خود شواهد فراوانی از آن نقل کرده‌اند. یکی از موارد این‌گونه شاهدمثال‌ها ایجاز و انواع آن است. در کتاب‌های سبک‌شناسی نیز ایجاز یکی از ویژگی‌های اصلی نثر گلستان شمرده شده، اما تاکنون اثر مستقلی به موضوع ایجاز در گلستان نپرداخته است.

اهمیت ایجاز در کلام سعدی وقتی به خوبی آشکار می‌شود که بدانیم ظهور گلستان مقارن با زمانی است که نثر فارسی به اطناب متمایل شده و راه انحطاط را در پیش گرفته است. بدین ترتیب مطالعه مسئله ایجاز در گلستان علاوه بر اهمیتی که در سیر سبک‌شناسی نثر فارسی دارد، از نظر مطالعات زبانی و بلاغی نیز بسیار حائز اهمیت است. آنجاکه سعدی به صورتی استادانه تمام حکایت خود را در ضمن چندجمله چنین بیان می‌کند: «حضرت موسی علیه‌السلام قارون را نصیحت کرد که احسن کما احسن‌الله الیک نشنید و عاقبتش شنیدی» (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۸۵)، از عوامل بلاغی نظیر تلمیح که اطلاع مشترک میان نویسنده و مخاطب او است برای دستیابی به ایجاز در سخن بهره برده است؛ علاوه بر اینکه با استفاده از فعل «شنیدی» عاقبت کار قارون را به یاد خواننده می‌آورد و خود را از دادن توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌کند.

این پژوهش در پی آن است که با رویکردی دستوری از یک سو و دیدگاه جایگزینی‌های بلاغی از سوی دیگر، به تبیین مسئله ایجاز در گلستان بپردازد و با بررسی جمله‌ها و نقش نحوی عناصر سازنده آنها با توجه به معنی و ژرف‌ساخت جمله، اجزای حذف‌شده را نشان دهد تا بدین وسیله امکانات زبان فارسی را برای کوتاه‌سخنی و اقتصاد در زبان آشکار کند و در چارچوبی قانونمند ارائه دهد.

تعریف ایجاز

در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین ایجاز به معنی کوتاه‌کردن سخن و اختصارنمودن، کوتاه‌کردن سخن و کوتاه‌گردیدن آن آمده است. شمیسا در تعریف ایجاز می‌نویسد: «ایجاز یعنی با حداقل الفاظ حداکثر معنی را بیان کردن و به قول شمس قیس رازی، لفظ اندک بود و معنی بسیار و شرط بلاغت این است که صرفه‌جویی در لفظ به انتقال پیام خللی وارد نکند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

در کتاب‌های بلاغی به تعاریفی از این قبیل برمی‌خوریم که:

«ایجاز آن است که الفاظ کمتر از مقدار مقصود بوده و وافی به بیان مقصود باشد» (رجایی، بی تا: ۱۹۳).

«ایجاز آن است که از معنی تعبیر شود با الفاظی که کمتر از معهود متعارف باشد با وفاکردن به غرض متکلم» (ناشر، بی تا: ۱۲۱).

«ایجاز بیان معنی است در کوتاه ترین لفظ، و به عبارت دیگر، آوردن لفظ اندک است برای معنی بسیار که البته باید به رسایی سخن کمک کند» (علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۸۷: ۷۹).

تعاریف مذکور بر پایه سه اصل بنیاد نهاده شده است:

۱. معنی ۲. لفظ ۳. مقصود و غرض یا پیام متکلم.

پس کلام و جمله ای را موجز می گوئیم که اولاً از نظر معنی پربار باشد؛ دوم اینکه در زبان معیار لفظ آن در قیاس با معنی کمتر باشد؛ و سوم اینکه مقصود و غرض گوینده را برساند.

علمای علم معانی ایجاز را به دو نوع تقسیم کرده اند: ۱. ایجاز قصر ۲. ایجاز حذف.

«ایجاز قصر گنجاندن معانی بسیار در الفاظ اندک است؛ به نحوی که حذفی هم در عبارات صورت نگرفته باشد. بدین ترتیب متکلم باید مطلب مفصل یا تقریباً مفصلی را بدون تکلف در حداقل الفاظ ممکن بیان کند و از این رو ایجاز قصر را می توان شرح و بسط داد. در ایجاز قصر معمولاً بسامد فعلی بالاست» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۱۲).

«ایجاز حذف ایجازی است که با حذف قسمتی از کلام تحقق پذیرفته باشد. در اینجا نیز شرط بلاغت این است که در فهم معنی خللی وارد نشود» (همان، ۲۱۳).

تفاوت ایجاز قصر و حذف

«در هر دو ایجاز الفاظ کمتر از معانی است ولی در ایجاز قصر کلام بدون حذف واژه یا واژه هایی از روستاخت کلام دارای احاطه معنایی است؛ به عبارت دیگر از نظر ساختار نحوی و روستاخت جمله همه عبارت و واژه ها در کلام آمده است و هیچ رکنی حذف نشده است، ولی در ایجاز حذف، فزونی معنی به دلیل حذف یک یا چند واژه به قرینه است و این فزونی از ژرف ساخت عبارت دانسته می شود. ایجاز قصر با همه محاسنی که دارد دارای غموض است و بعضی آن را پیچیده تر از ایجاز حذف می دانند، اگر چه به وجود این نقیصه در ایجاز حذف نیز اعتقاد دارند. البته پیچیدگی و ابهام ایجاز تنها از این جهت است که خواننده باید به مواضعی که حذف در آنها روست است آشنایی کامل داشته باشد و با ذهن وقاد خود بتواند

واژه حذف شده را در جمله در جای خود بنشانند. با این آشنایی است که حذف و تقدیر^۱ زیبا و دلنشین می‌گردد و در زمره بلاغت به‌شمار می‌آید، زیرا اگر از حذف کلمه‌های آگاهی نداشته باشیم نمی‌توانیم عبارت را به‌درستی معنی کنیم» (نجفی، ۱۳۷۹: ۱۵۹).

پیشینه ایجاز

محمدتقی بهار در تاریخ تطوّر نثر فارسی می‌نویسد: «بنیاد زبان فارسی در دوره‌های باستان و میانه بر ایجاز بوده و پادشاهان ایرانی همواره دبیران را بر رعایت ایجاز وصیت کرده‌اند» (بهار، بی‌تا: ۱۱۲). او همچنین ایجاز و کوتاهی جملات را یکی از مختصات نه‌گانه زبان پهلوی ساسانی می‌داند و برای آن شواهدی از رساله مختصری از کتاب *pahlavi-text* (متن‌های پهلوی) طبع انگلساریا - بمبئی می‌آورد.

سپس در صفحه ۳۰۷ همین کتاب در تفاوت نثر پهلوی و نثر دری می‌نویسد: «رفته‌رفته بعضی از حروف لغات حذف شده و روان‌تر و موجزتر می‌شود، مانند اشکمب که تبدیل به شکم شده و اشتر و خمب که تبدیل به شتر و خم شده است؛ و بعضی لغات که به الف، واو، و یاء ختم می‌شده، یاء آخر آنها در غالب املاها حذف گردیده؛ مانند خدای - گدای - رای که تبدیل به خدا - گدا - را شده است».

در دوره اسلامی چند قرن نخست اثر ادبی نداریم و در قرن‌های سوم و چهارم و حتی قرن پنجم که دوره رواج نثر مرسل است. هنوز نویسندگان در آثارشان ایجاز را رعایت می‌کنند و از آوردن مترادفات خودداری می‌ورزند و جملات کوتاه به‌کار می‌برند (شمیسا، ۱۳۸۷: ۳۸).

در اواخر قرن پنجم و قرن ششم نثر فارسی به اطناب متمایل می‌شود و جمله‌ها طولانی‌تر می‌شود. تا اینکه در نیمه اول قرن ششم نصرالله منشی کلیله و دمنه را می‌نویسد و با آوردن وصفی که خبر تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرد و جملات معترضه، اطناب را در نثر فارسی رواج می‌دهد تا بعدها نثر فارسی در کلام *وصاف/الحضره* پیش از پیش به جانب اطناب و درازگویی گام برمی‌دارد تا جایی که نویسنده *وصاف* صریحاً اظهار می‌کند که هدف او از نوشتن این کتاب فقط انتقال پیام نیست بلکه بیشتر درصدد هنرنمایی است (همان، ۷۶).

سعدی در این دوران و چندسال پیش از اینکه تاریخ *وصاف* نوشته شود و جمله‌های طویل و اطناب‌ها و ذکر مترادفات از لغات و جملات این شیوه را به‌رسوایی بکشد نثر *گلستان* را می‌پردازد و با رونق‌دادن به ویژگی‌های سبک منحصربه‌فرد انقلابی در زمینه نثرنویسی ایجاد می‌کند.

ایجاز در گلستان

یکی از مهارت‌های زبانی و هنرهای کلامی که بیشتر محققان در ضمن موضوعات مختلف به آن اشاره کرده‌اند ایجاز است. ایجاز و حذف در شاهکارهای زبان و ادب فارسی نمونه‌های فراوانی دارد، اما در شعر و نثر سعدی به‌گونه‌ای بارزتر جلوه‌گر شده و در برخی موارد به حد اعجاز رسیده است. کارکرد و ماهیت ایجاز گلستان را می‌توان ذیل دو نوع ایجاز قصر و ایجاز حذف هدف تجزیه و تحلیل قرار داد.

ایجاز قصر در گلستان

چنان‌که گفته شد، این قسم از ایجاز در گلستان نمونه‌های فراوانی دارد و سعدی در این نوع ایجاز سخن را در حد نهایت کوتاه می‌کند؛ به‌طوری‌که امکان حذف هیچ‌یک از ارکان جمله وجود ندارد زیرا حذف هریک از اجزای جمله به معنای آن آسیب می‌زند. به چند نمونه از این نوع اشاره می‌کنیم.

۱. «گفت: ای برادر حرم در پیش است و حرامی از پس. اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی» (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

در نمونه بالا، جمله دوم اسنادی است و حداقل ارکان این نوع جمله در ساختمان دستوری آن سه جزء است و چنان‌که دیده می‌شود سعدی نیز به کمترین اجزاء بسنده کرده است؛ به‌طوری‌که حذف هیچ‌یک از آنها ممکن نیست: (حرم) + (در پیش) + (است). جمله سوم و چهارم مرکب‌اند. ساختمان این نوع جملات از دست‌کم یک حرف ربط وابستگی و دو جمله پایه و پیرو تشکیل می‌شود. سعدی از «اگر» به‌عنوان حرف ربط وابسته‌ساز و از دو فعل به‌منزله کوچک‌ترین صورت جمله (جمله پایه و پیرو) استفاده کرده است: «اگر» + «رفتگی» + «بردی» و «اگر» + «خفتی» + «مردی».

۲. «ده درویش در گلیمی بخشید و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد» (همان، ۳۱).

در نمونه مزبور با جمله‌ای مرکب روبه‌رو هستیم که از دو جمله فعلی با فعل ناگذر تشکیل شده است. هریک از جمله‌ها از نهاد + متمم + فعل ساخته شده‌اند؛ علاوه‌بر اینکه نهاد جمله دارای صفت نیز هست؛ با آنکه در ساختمان این‌گونه جمله‌ها وجود صفت و متمم اجباری نیست، از حیث معنایی که سعدی قصد انتقالش را دارد، از ذکر آن ناگزیر است. با این حال معنایی که سعدی در طی این عبارت به خواننده انتقال می‌دهد بسیار بیشتر از لفظ آن است؛ یعنی آنچه از فحوای عبارت سعدی دریافت می‌شود بسیار بیشتر از

آن چیزی است که این دو جمله القا می‌کند. سعدی می‌فرماید: «درویشان می‌توانند با هم و درکنار هم با مسالمت زندگی کنند زیرا هیچ ادعایی ندارند، درحالی‌که مستبدان و مدعیان تحمل کسی جز خود را ندارند و...». این سخن سعدی نیز ایجاز دارد ولی نه از نوع ایجاز نمونه اول. بنابراین سعدی در ایجاز قصر، اجزای جمله را به عناصر لازم در ساختمان دستوری آن محدود می‌کند؛ مانند نمونه اول که می‌توان آن را ایجاز دستوری نامید. اما گاه مانند نمونه حاضر اجزای جمله بیش از اجزای اجباری ساختمان آن است، با این حال موجز به نظر می‌رسد. ایجاز این جمله نه از نظر دستوری بلکه از حیث انباشتگی معنا در برابر کوتاهی لفظ آن است؛ بدین جهت این نوع از ایجاز قصر را می‌توان ایجاز معنوی نامید.

۳. «هر که با بزرگان ستیزد خون خود ریزد» (همان، ۲۹۴).

در این نمونه، سعدی یک جمله مرکب به کار برده است. جمله پیرو «هر که با بزرگان ستیزد» یک جمله فعلی با حداقل ارکان است. فعل جمله نیازمند متمم اجباری است؛ بنابراین جمله پیرو از «نهاد + متمم + فعل» تشکیل شده است. جمله پایه با داشتن فعل متعدی نیازمند سه رکن است: «نهاد + مفعول + فعل». سعدی نهاد را حذف کرده ولی در عوض مضاف‌البهی را که از نظر معنا ضروری بوده به مفعول افزوده است؛ به نظر می‌رسد که سعدی هرگاه به ضرورت معنا ناگزیر به افزایش جزئی به ساختمان جمله می‌شود برای آنکه ایجاز کلام از دست نرود برخی عناصر جمله از قبیل نهاد را حذف می‌کند.

۴. «کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید» (همان، ۲۹۲).

در نمونه حاضر با دو جمله هم‌پایه فعلی روبه‌رو هستیم که از حیث مفهوم به یک جمله مرکب شباهت دارد. فعل در هر دو جمله لازم است. فعل جمله اول نیازمند متمم اجباری است بنابراین کل جمله مرکب باید حداقل از پنج رکن ساخته شده باشد که همچنین نیز هست؛ یعنی، «نهاد + متمم اجباری + فعل»، حرف ربط نهاد + فعل.

با تجزیه و تحلیل نمونه‌هایی از ایجاز قصر در *گلستان* می‌توان تسلط سعدی و احاطه او را بر ساختارهای نحوی زبان مشاهده کرد. گونه‌های این نوع ایجاز در کلام وی به حدی درخور توجه است که می‌تواند معیاری برای کشف قواعد ایجاز در زبان فارسی باشد.

تلمیح و استعاره و تشبیه ابزار ایجاز

صاحب‌المعجم برای ایجاز همان تعریفی را آورده که برای تلمیح آورده است. او با استناد به سخنان اهل نقد، ایجاز را به معنی فصاحت و بلاغت دانسته و نتیجه‌ای که از مقدمات سخن خویش گرفته این است که تلمیح (به سبب اشاره‌وار بودن کلمه‌ای که متضمن داستانی است) مانند استعاره (به دلیل اینکه هدف از استعاره همان تشبیه است که وجه شبه و ادات

تشبیه و مشابه در آن حذف می‌شود) نوعی ایجاز است. سپس استعارات و تلمیحات را نیز از باب ایجاز شمرده است.

برای رعایت اختصار در این نوشته برای هر کدام از موارد تلمیح و استعاره و تشبیه که موجب ایجاز در گلستان شده است دو نمونه ذکر می‌کنیم.

تلمیح

«حضرت موسی علیه‌السلام قارون را نصیحت کرد که احسن کما احسن الله الیک نشنید و عاقبتش شنیدی» (سعدی، ۱۳۷۷: ۲۸۵).

این جملات که خود نوعی داستان کوتاه است، برای مخاطبی آشنا با ادبیات فارسی و داستان حضرت موسی(ع) در فرهنگ اسلامی معانی بسیاری دارد. مثلاً جمله دوکلمه‌ای «عاقبتش شنیدی» به ماجرای فرورفتن قارون و ثروتش در زمین اشاره دارد. یا:

«یا غفور، یا رحیم، تو دانی که از ظلوم جهول چه آید» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۱۳).

در این جمله، واژه‌های ظلوم و جهول علاوه بر اینکه صیغه مبالغه هستند و در فارسی به بیش از یک واژه ترجمه می‌شوند با توجه به تلمیحی که به داستان قرآنی و آیه مشهور امانت دارند معنایی بیش از ظالم و نادان را می‌رسانند، چراکه کیفیت و شدت این صفت‌ها را نیز به ذهن متبادر می‌کنند.

تشبیه

«سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌سفتم» (سعدی، ۱۳۷۷: ۶).

در این جمله، سعدی دل خود را که از فرط معاصی دچار قساوت شده، به سنگ سراچه و اشک چشم خود را به الماسی که سنگ را سوراخ و نرم می‌کند تشبیه کرده است، درحالی که این معانی به وسیله دو اضافه تشبیهی و با کمترین الفاظ به صورت یک جمله بیان شده است.

«چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی مرده‌اند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۱۷).

سعدی در این جملات با تشبیه خفته به مرده، علاوه بر اینکه از نظر غافل بودن آنها را به مرده تشبیه کرده، بقیه شباهت‌های خفته و مرده را نیز در نظر دارد. ضمن اینکه جمله معنی حدیث «النوم اخ الموت» را نیز برای خواننده تداعی می‌کند.

استعاره

«دیگر، عروس فکر من از بی‌جمالی سر برنیارد و دیده‌ی یأس از پشت پای خجالت بر ندارد» (سعدی، ۱۳۷۷: ۹).

علاوه‌بر اینکه فکر از نظر بکربودن به عروس تشبیه شده است، دو ترکیب «دیده‌ی یأس» و «پای خجالت» در جمله‌ی دوم اضافه‌ی استعاری است؛ یعنی یأس و خجالت به انسانی تشبیه شده است که دیده و پا دارد و مایوسانه از خجالت سر به زیر انداخته و نمی‌تواند سر بلند کند. «آشتم در هیزم تر اثر نمی‌کند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۱۹).

آتش استعاره از سخنان تأثیرگذار است که وجه‌شبهه و مشبه آن حذف شده و هیزم تر استعاره از انسان‌های افسرده‌دل مرده‌ای است که درک و شعور مدنظر سعدی را برای فهم سخنان او ندارند. سعدی با استفاده از استعاره، با واژه‌ی آتش و ترکیب هیزم تر معنایی بیشتر از این الفاظ را به خواننده منتقل کرده است.

ایجاز حذف در گلستان

نوع دوم ایجاز، ایجاز حذف است. در زبان فارسی اصولاً در تمام اجزای جمله از قبیل نهاد، مسند، فعل، مفعول، متمم و غیره به دلایل مختلف حذف صورت می‌گیرد. محققان در کتاب‌های دستور زبان دلایلی را برای حذف برشمرده‌اند که چند نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم: و حیدیان کامیار چهار دلیل برای حذف اجزای جمله ذکر می‌کند:

۱. «حذف برای پرهیز از تکرار که آن را حذف به قرینه‌ی لفظی می‌گویند.
 ۲. حذف مطلبی که مسبوق به سابقه باشد و شنونده از سیاق سخن به بخش حذف‌شده پی ببرد که به آن حذف به قرینه‌ی ذهنی می‌گویند.
 ۳. نوع دیگر، حذف به قرینه‌ی حضوری است. مانند: [هوا] سرد است. در موقعیتی که سرما عملاً احساس می‌شود.
 ۴. بی‌اهمیت تلقی شدن هریک از اجزای جمله نیز می‌تواند باعث حذف آن شود» (و حیدیان کامیار، ۱۳۸۴: ۱۲۳).
- خیام‌پور نیز فقط به وجود قرینه به مثابه یکی از دلایل حذف اشاره می‌کند و برای حذف تک‌تک اجزای جمله، از فعل و مضاف گرفته تا دیگر عناصر جمله مثال می‌آورد و توضیح دیگری درباره‌ی آن نمی‌دهد (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۲۷).
- خانلری نیز وجود قرینه‌ی لفظی و معنوی و رعایت اختصار را از دلایل حذف اجزای جمله می‌داند و به توضیح قرینه‌ی لفظی و معنوی می‌پردازد (خانلری، ۲۵۳۵: ۱۲۹).

محمدجواد شریعت در دستور زبان خود درباره حذف می‌نویسد: «گاهی یکی از ارکان اصلی یا اجزای آن که باعث تبدیل جمله کوتاه به جمله بلند می‌شوند حذف می‌گردد» (شریعت، ۱۳۷۵: ۳۹۵) و برای حذف هر کدام از اجزای جمله مثالی ذکر می‌کند: اما مهم‌تر از همه، انوری و احمدی گیوی حذف کلمه در جمله را یا بنابر عرف زبان می‌دانند، یا به قرینه لفظی یا معنوی و در توضیح این دلایل می‌نویسند:

«حذف بنابر عرف زبان یعنی سنت و رسم اهل زبان بر این است که برای رعایت اختصار یا به حکم ساختمان خاص جمله و یا به هر دلیل دیگری جمله را با حذف فعل و یا یک یا چند جزء دیگر بیاورند» (انوری و احمدی گیوی، ۱/۱۳۸۵: ۲۰۷).

موارد زیر از گلستان از همین قبیل است:

۱. جمله‌هایی که در قسم و دعا و نفرین و امثال آنها به کار می‌روند، مانند: «در این امید به سر شد، دریغ، عمر عزیز» (سعدی، ۱۳۷۷: ۴۳)، واژه دریغ که برای اظهار حسرت و تأسف آمده به معنی «من دریغ از عمر رفته می‌خورم» است. یا مصراع: «امید بسته برآمد ولی چه فایده زانک» (همان، ۴۳)، یعنی چه فایده دارد. فعل «دارد» بنابر عرف زبان حذف شده است.
- «گفتا به عزت عظیم» (همان، ۷)، یعنی به عزت عظیم قسم می‌خورم.
۲. حذف در برخی ضرب‌المثل‌ها (انوری و احمدی گیوی، ۱/۱۳۷۵: ۲۰۷).
- «اول اندیشه وانگهی گفتار» (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۶).
- «به رسولان پیام باشد و بس» (همان، ۱۹۱).
- «جوی زر بهتر از پنجاه من زور» (همان، ۱۲۵).
۳. برخی جمله‌ها که با حرف ربط چه، نه، یا و هم مکرر می‌آیند (انوری و احمدی گیوی، ۲/۱۳۷۹: ۳۱۸) مانند مصراع اول بیت:

نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۷۰)

- فعل «بود» در جمله دوم به قرینه لفظی و به سبب تکرار حرف «نه» حذف شده است. برخی جمله‌ها که مسند آنها صفت برتر «بهتر» یا «به» است (همان). بیشترین مورد حذف در گلستان که بنابر عرف زبان اتفاق افتاده از این قبیل است. مانند: «اندیشه کردن که چه گویم، به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم» (سعدی، ۱۳۷۷: ۱۰).
- «دروغی مصلحت‌انگیز به که راستی فتنه‌انگیز» (همان، ۲۷).

«نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر» (همان، ۲۹).

۵. برخی از جمله‌های پرسشی:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی‌بان

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴)

حذف فعل به قرینه لفظی و معنوی

در گلستان سعدی اغلب فعل در یک جمله ذکر و در جملات بعدی به قرینه حذف می‌شود:

«تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت پیش [گیر]» (همان، ۷).

«طایفه‌ای دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته [بودند] و رعیت

بدان از کنایه ایشان مرعوب [بودند] شکر سلطان مغلوب [بودند]» (همان، ۳۲).

فعل «بودند» که متعلق به همه جملات است در جمله اول ذکر شده و برای پرهیز از

تکرار و رعایت اختصار در چهار جمله بعدی حذف شده است.

«شدت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب [دارد]» (همان، ۳۰۰).

«زر از معدن به کان‌کندن به در آید و از دست بخیل به جان‌کندن [به در آید]» (همان، ۳۰۵).

«همه‌کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال [نماید]» (همان، ۲۹۱).

در همه مثال‌هایی که ذکر کردیم افعال محذوف از نظر شخص و زمان با قرینه خود مطابقت

دارند. این دسته از حذف‌های گلستان از نوع حذف‌هایی است که در بسیاری از متون دیگر

نیز سابقه دارد. تفاوت سعدی با دیگران در مواردی است که فعل را وقتی حذف می‌کند که

میان فعل محذوف و فعل موجود چنین مطابقتی (از نظر شخص و زمان) وجود ندارد و

خواننده باید با تلاش ذهنی آن را از معنای جمله دریابد:

«تا وقتی که بر سر قومی رانده بودند و مکان خالی مانده» (همان، ۳۲).

خواننده از معنای جمله درمی‌یابد که فعل محذوف «بود» است نه «بودند».

«لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان...» (همان، ۱۱۱).

«گفت: ای برادر حرم در پیش است و حرامی از پس [می‌آید]» (همان، ۱۰۱).

و در بعضی جملات فعل بدون هیچ قرینه‌ای حذف می‌شود که خواننده باید فعل را با

توجه به معنی و سیاق جمله دریابد:

«سرهنگ‌زاده‌ای بر در سرای اغلمش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی

زایدالوصف داشت، هم از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه او پیدا [بود]» (همان، ۳۷).

فعل «بود» به قرینه معنایی از جمله فوق حذف شده است.

«خلاف راه صواب است و نقص رأی اولوالالباب: ذوالفقار علی در نیام [باشد] و زبان سعدی در کام [باشد]» (همان، ۷).

در هر دو جمله فعل «باشد» به قرینه معنوی حذف شده است.
«پارسایی را دیدم به محبت شخصی گرفتار [شده بود] نه طاقت صبر [داشت] و نه یارای گفتار [داشت]» (همان، ۲۰۰).

اصولاً این نوع حذف، خواننده را در سازماندهی متن سهیم می‌سازد. مشارکت دادن خواننده در متن در آثار سعدی از بسامد بالایی برخوردار است و علاوه بر آنچه یاد شد سعدی در این طریق دارای شگردهای گوناگونی است که خود می‌تواند موضوع تحقیق دیگری قرار بگیرد.

حذف نهاد

«نهاد یکی از ارکان جمله است و بی‌آن، جمله کامل و رسا نیست. اکنون می‌گوییم اگر در جمله‌ای نهاد دیده نشود، مانند فعل، به قرینه لفظی یا معنوی یا به حکم عرف زبان حذف شده است. در این موارد نهاد حذف می‌شود:

هرگاه دو یا چند جمله پیوسته دارای نهاد واحدی باشند» (انوری و احمدی گیوی، ۲/۱۳۷۹: ۳۲۱)؛ مانند: «مردان دلاور از کمین‌گاه به در جستند و دست یکان‌یکان بر کتف بستند و بامدادان به درگاه ملک حاضر آوردند» (سعدی، ۱۳۷۷: ۳۳)؛ «یکی از ملوک عرب که به بی‌انصافی معروف بود، به زیارت آمد و نماز و دعا کرد و حاجت خواست» (همان، ۴۴).

این نوع حذف در *گلستان* بسیار اندک است؛ چراکه عموماً سعدی در *گلستان* نهاد جمله نخست را نیز حذف می‌کند و به ندرت چندجمله را با نهاد یکسان در پی هم می‌آورد.

«نهاد فعل‌های اول‌شخص و دوم‌شخص اغلب در جمله حذف می‌شود» (انوری و احمدی گیوی، ۲/۱۳۷۹: ۳۲۱)؛ «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم» (همان، ۶).

علاوه بر آنچه انوری و احمدی گیوی درباره دلایل حذف نهاد ذکر کرده‌اند در *گلستان* می‌توان به این موارد نیز اشاره کرد:

- نهاد از شدت آشکاربودن حذف می‌شود:

«گر [خداوند] تیغ قهر برکشد نبی و ولی سر درکشد» (همان، ۳۰۴).

- نهاد به دلیل بی‌اهمیت‌بودن حذف می‌شود:

«پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده. [غلام] گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد [مسافران یا خدمه کشتی] چندان که ملاطفت کردند، [غلام] آرام نمی‌گرفت» (همان، ۴۱).

«[آگاهان از خبر یا مردم یا خواهران] پدر را از این حال آگهی دادند» (همان، ۳۱).
نهاد حذف می‌شود تا ایجاز جمله برقرار بماند و جبران‌کننده جزئی باشد که به دلیل نیاز معنایی بر ارکان جمله افزوده شده است:

[آن مرد] «پسری داشت صاحب فراست» (همان، ۱۰۶).

در این جمله مفعول (پسر) صفتی گرفته است (صاحب فراست)، بنابراین نهاد حذف شده است.
- حذف نهاد در گستان اغلب به قرینه حضور و معنوی است که چند مورد از آن را ذکر می‌کنیم:

«هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جلّ و علا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند، [یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار] بازش بخواند. [ایزد تعالی] باز اعراض فرماید، [یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار] بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند» (همان، ۴).

در سه جمله آخر، نهاد جمله ابتدا به قرینه لفظی سپس به قرینه معنوی و حضوری حذف شده است؛ بدین ترتیب که نهاد جمله اول «یکی از بندگان»، نهاد جمله دوم «حق جل و علا» و نهاد جمله سوم نیز «یکی از بندگان» است و خواننده از روی معنی جمله درمی‌یابد که کدام نهاد مربوط به کدام جمله است. این حذف‌ها به گونه‌ای است که نه به انتقال پیام آسیب می‌رساند و نه فهم آن را دشوار می‌کند.

«مردان دلاور از کمین‌گاه به درجستند و دست یکان‌یکان بر کتف بستند و بامدادان به درگاه ملک حاضر آوردند. [ملک] همه را به کشتن اشارت فرمود» (همان، ۳۳).

«ملک» که نهاد است به قرینه لفظی حذف شده است، هر چند که در جمله پیشین کلمه محذوف نقش نهادی ندارد، خواننده با توجه به معنی نهاد محذوف را پیدا می‌کند. این مورد را می‌توان از مصادیق تنازع نحوی دانست.

حذف مفعول

مفعول اغلب همراه حرف نشانه و برخی دیگر از اجزای جمله و به ندرت به تنهایی حذف می‌شود:

«پدر بخندید و ارکان دولت [سخن او را] بپسندیدند» (سعدی، ۱۳۷۷: ۳۰).

یعنی سخن او را بپسندیدند.

«و هر روز نظر بیش کرد و [او را] ولی عهد خویش کرد» (همان).

در جمله دوم که از نظر ساختمان یک جمله چهار جزئی با مفعول و مسند است مفعول (او) حذف شده است.

«وزیر این سخن بشنید؛ و [سخن او را] طوعاً و کرهاً بپسندید» (همان، ۳۳).
در اینجا نیز «سخن او» در نقش مفعول به همراه حرف نشانه «را» حذف شده است.
«حق جل و علا می بیند و [گناه انسان را] می پوشد» (همان، ۳۰۵).
یعنی «گناه انسان را» می بیند.

حذف متمم

در گلستان حذف متمم نسبت به حذف دیگر اجزای جمله بسامد بالاتری دارد. گاه متمم به همراه حرف اضافه و برخی اجزای دیگر جمله حذف می شود:

«... گفت: به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی [از گل] پر کنم هدیه
اصحاب را چون [به درخت گل] برسیدم» (سعدی، ۱۳۷۷: ۴).

«آن گاه که از این معامله باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط [به او] گفت» (همان، ۴).

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و از او آواز نیامد
(همان، ۵)

متمم و حرف اضافه به سبب ضرورت شعری و قرینه معنوی حذف شده است.

«[به من] رنجیده نگه کرد» (همان، ۷).

«من» که متمم جمله است به همراه حرف اضافه خود به قرینه معنوی حذف شده است.

برای نشان دادن کثرت این نوع حذف، فقط جملاتی را که متمم در آن حذف شده ذکر می کنیم و برای رعایت اختصار از توضیح و شرح جزء محذوف و نوع قرینه چشم می پوشیم.

«که یار موافق بود و ارادت [به او] صادق» (همان، ۸).

[به او] گفتم: گل بستان را چنان که دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد» (همان، ۸).

«ملک [از وزیران] پرسید که چه می گوید» (همان، ۲۷).

«برادران [بر او] حسد بردند و زهر در طعامش کردند» (همان، ۲۷).

«و از کربت جورش راه غربت [در پیش] گرفتند» (همان، ۳۹).

«نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست، ولیکن شنیدن از [دشمن] رواست» (همان، ۲۲۸).

«عاصی که دست [از گناه یا به توبه] بردارد به از عابد که در سر دارد» (همان، ۳۰).

حذف حرف اضافه

پیشتر گفتیم که در نثر گلستان گاه حرف اضافه همراه متمم خود به قرینه حذف می‌شود؛ اما در مواردی فقط حرف اضافه پیش از متمم حذف می‌شود. حذف حروف اضافه و باقی‌ماندن معنای آن در سخن باعث نزدیکی زبان سعدی به زبان محاوره و در نتیجه سادگی آن شده است.

«هرچه [را] در دل دارد بگوید» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷۷).

«تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت [در] پیش» (سعدی، ۱۳۷۷: ۷).

خراج اگر نگزارد کسی به طیبیت نفس به قهر از او بستانند و [به] مزد سرهنگی
(همان، ۳۰۷)

حذف حرف ربط

در گلستان حذف حرف ربط، علاوه بر ایجاز، سبب روانی و سرعت انتقال کلام نیز می‌شود؛ زیرا زبان را به زبان محاوره نزدیک می‌سازد و چنان که می‌دانیم زبان محاوره تمایل فراوانی به حذف حروف دارد.

«خواهرش از غرفه بدید [و] دریچه برهم زد» (سعدی، ۱۳۷۷: ۳۰).

درخت کرم هرکجا [که] بیخ کرد گذشت از فلک شاخ و بالای او
(همان، ۲۸۵)

«عالم ناپرهیزگار کور مشعله‌دار است [زیرا که] یهدی به و هو لایهتدی» (همان، ۲۸۶).

حذف اجزای دیگر جمله

اجزای دیگر جمله از قبیل موصوف، مضاف، صفت، مضاف‌الیه و... نیز گاه حذف می‌شوند. خلاقیت سعدی در حذف این عناصر هنگامی پدیدار می‌شود که دست به حذف مواردی می‌زند که حذف آنها در زبان معمول نیست؛ بدین ترتیب سعدی در بسیاری از حذف‌هایش با یک تیر دو نشان می‌زند؛ یعنی علاوه بر خلق کلامی موجز، موفق به ایجاد نوعی آشنایی‌زدایی در زبان نیز می‌شود:

حذف موصوف

به یک ناتراشیده در مجلسی برنجد دل هوشمندان بسی
(همان، ۱۱۳)

سعدی لفظ «سخن» را که موصوف «ناتراشیده» است حذف کرده است. در اینجا آنچه کلام او را تشخص بخشیده صرف حذف نیست؛ بلکه غرابتی که از حذف موصوف (سخن) نصیب صفت (نا تراشیده) شده، سبب برجستگی کلام وی شده است.

بلند از میوه گو کوتاه کن دست که کوتاه خود ندارد دست بر شاخ
(همان، ۲۲۸)

در این عبارت حذف موصوف (آدم) در صفت‌های «بلند و کوتاه» علاوه بر آشنایی زدایی در کاربرد این دو صفت به جای موصوف خود، سبب برجستگی صنعت تضاد بین دو صفت شده است.

حذف مضاف

چنان‌که گفته شد، بسیاری از حذف‌های سعدی ابزاری برای خلق زیبایی در کلام است و دستیابی به ایجاز کلام برای او حکم مقصود ثانویه را دارد.

«تا به جایی که خلق از مکاید جورش به جهان برفتند» (همان، ۳۹).

در این جمله سعدی با حذف مضاف (اطراف) و جایگزین کردن مضاف‌الیه (جهان) کلام خود را برجسته کرده است.

«اگر شب‌ها همه [شب] قدر بودی شب قدر بی‌قدر بودی» (همان، ۲۹۳).

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و [قیمت] زر کم نشود
(همان، ۲۹۶)

در مثال مزبور حذف کلمه قیمت در مصراع دوم نوعی ایهام به‌وجود آورده و سبب زیبایی سخن شده است.

«همه‌کس را دندان به ترشی کند گردد مگر قاضیان را [دندان] که به شیرینی» (همان، ۳۰۷).

در این جمله مضافی که به صورت فک اضافه آمده در جمله دوم حذف شده است.

حذف مضاف‌الیه

ای زبردست زبردست آزار گرم تا کی بماند این بازار
(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۶)

منظور بازار ستمگری است که واژه ستمگری به قرینه معنوی حذف شده است و خواننده از مفهوم مصراع اول آن را درمی‌یابد.

به‌جز نمونه‌های یادشده، حذف‌های دیگری نیز در گلستان وجود دارد که غیر از ایجاز کاربرد بلاغی دیگری ندارد. این موارد حذف‌هایی هستند که عموماً در زبان به صورت خودکار انجام می‌شوند. مثال‌های ذیل از این نوع‌اند:

«تا یکی از دوستان [من] که در کجاوه انیس من بود و در حجره جلیس» (همان، ۷).

کلمه «من» پس از کلمه «دوستان» به قرینه ذکر آن در گروه اسمی «انیس من» حذف شده است.

«بر هریک از سایر بندگان و حواشی [ملک] خدمتی متعین است» (همان، ۱۰).
 «... و طایفه‌ای از خدمای ملک باری به شفاعت [نوجوان] یار شدند» (همان، ۳۴).
 «پادشاهی پارسایی را دید، گفت: هیچت از ما یاد می‌آید؟ گفت: بلی، هرگه که خدای را فرامش می‌کنم [از شما یادم می‌آید]» (همان، ۱۰۳).

حذف ادات استفهام

در جمله‌های پرسشی اگر حذف کلمات استفهام معنی را نارسا نکند سعدی آن را حذف می‌کند:
 آن شنیدستی که روزی تاجری در بیابانی بیفتاد از ستور
 (همان، ۱۶۵)
 از مفهوم و معنی بیت می‌توان فهمید «آیا» در ابتدای بیت حذف شده است.
 یا:
 «گفت: آیا [ندانی که اهل نعمت همیشه محروم باشد؟» (همان، ۳۰۶).

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که ایجاز از ویژگی‌های مهم زبان سعدی در نثر گلستان است؛ در این متن سعدی از میان انواع شگردهای دستیابی به ایجاز سخن بیشتر به حذف تمایل دارد. او با حذف اجزای مختلف جمله علاوه بر کوتاه سخنی، مقاصد بلاغی دیگری مانند آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی را نیز دنبال می‌کند. با مطالعه در کارکردهای ایجاز قصر در گلستان می‌توان برای آن انواعی از قبیل ایجاز دستوری و معنوی قائل شد.

پی‌نوشت

۱. تقدیر به معنی حدس‌زدن واژه‌های حذف شده و مواضع آن در متن است.

منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۵) دستور زبان فارسی ۱. تهران: فاطمی.
 — (۱۳۷۹) دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی.
 بهار، محمدتقی (بی‌تا) تاریخ تطور نثر فارسی. تهران: چاپخانه خودکار.
 خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۴) دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده.
 دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲) لغت‌نامه. دانشگاه تهران: مؤسسه دهخدا.
 رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۹) معالم البلاغه. شیراز: دانشگاه شیراز.
 سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۴) گلستان. به کوشش غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.

- _____ (۱۳۸۱) گلستان. به کوشش محمد خزائلی. تهران: بدرقه جاویدان.
- _____ (۱۳۷۷) گلستان. به کوشش حسن انوری. تهران: قطره.
- _____ (۱۳۶۸) گلستان. به کوشش محمدعلی فروغی. تهران: اسماعیلیان.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵) دستور زبان فارسی. تهران: اساطیر.
- شمس‌الدین، رازی (۱۳۷۳) المعجم فی معاییر اشعار العجم. به کوشش سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵) بیان و معانی. تهران: فردوس.
- علوی‌مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده (۱۳۸۷) معانی و بیان. تهران: سمت.
- معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی. جلد اول. تهران: امیرکبیر.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۸) سعدی. تهران: طرح نو.
- نائل‌خانلری، پرویز (۲۵۳۵) دستور زبان فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ و ایران.
- ناشر، عبدالحسین (بی‌تا) درر‌الادب. بی‌نا: بی‌جا.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۴) دستور زبان فارسی (۱). تهران: سمت.
- شعار، جعفر (۱۳۵۰) «حذف در سخن سعدی». مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی. جلد سوم. به کوشش منصور رستگار فسایی. شیراز: دانشگاه پهلوی شیراز. ۱۱-۱۶.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۶۴) «زبان سعدی و پیوند آن با زندگی». مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی. به کوشش منصور رستگار فسایی. شیراز: دانشگاه پهلوی شیراز. ۳۲۵-۳۳۰.
- نجفی، سیدرضا (۱۳۷۹) «بلاغت حذف و ایجاز و رابطه آن با مجاز». نشریه علوم انسانی دانشگاه اصفهان. شماره ۶۸: ۱۵۳-۱۷۰.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۲) «بررسی ترتیب کتاب و تهذیب ابواب گلستان سعدی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. شماره اول. سال بیست و ششم: ۵۱-۶۲.
- یغمایی، حبیب (۱۳۵۵) «سعدی را باید پدر و معلم فارسی خواند و دانست». مجله یغما. سال ۲۹ (۴): ۱۹۳-۱۹۹.